



همگرایی دین و دانش

بررسی ماهیت دین و مرزهای دانش

محمدتقی جعفری

مترجم:

عبدالهادی بروجردی

یادداشت: پشت جلد به انگلیسی: The Coordination between science and Religion	سرشناسه: جعفری تبریزی، محمدتقی، ۱۳۰۲-۱۳۷۷ عنوان و پدیدآور: همگرایی دین و دانش بررسی ماهیت دین و مرزهای دانش / نوشته محمدتقی جعفری: ترجمه عبدالهادی بروجردی مشخصات نشر: تهران: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، ۱۳۸۵ مشخصات ظاهری: ۳۴۴ ص. شابک: 4 - 34 - 6608 - 964 - 978 یادداشت: فیبا
موضوع: علم و دین. موضوع: فلسفه. موضوع: علم و دین - روش شناسی. شناسه افزوده: بروجردی، عبدالهادی، ۱۳۲۷. شناسه افزوده: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری. رده‌بندی کنگره: ۷۰۴۱ ۱۳۸۵ ت ۷ ج ۲/ ۲۴۰/ BL رده بندی دیوبی: ۲۱۵ شماره کتابخانه ملی: ۸۵-۳۴۹۲۲ م	یادداشت: عنوان اصلی: تعاون الدین و العلم: بیحث عن حقیقه الدین و حدود العلم. یادداشت: عنوان اصلی: تعاون الدین و العلم: بیحث عن حقیقه الدین و حدود العلم.



مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری

همگرایی دین و دانش

نویسنده: محمدتقی جعفری

مترجم: عبدالهادی بروجردی

ناشر: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری

بازبینی: گروه تحقیق و پژوهش مؤسسه

تنظیمات: واحد رایانه مؤسسه

لیتوگرافی: صحیفه (و-ا-خ)

چاپ: صحیفه (و-ا-خ)

شمارگان: ۱۲۰۰ نسخه

نوبت چاپ: چهارم - پاییز ۱۳۸۹

حق چاپ و نشر برای این مؤسسه محفوظ است.

تلفن: ۰۲۱-۴۴۰۹۱۰۴۲ / ۰۲۱-۴۴۰۷۰۲۰۰ / ۰۲۱-۴۴۰۷۰۲۰۰

شابک: 4 - 34 - 6608 - 964 - 978 / 978-964-6608 - 34 - 4

www.ostad-jafari.com / Info@ostad-jafari.com

فهرست مطالب

۹	پیشگفتار
۱۳	مقدمه مترجم
۱۵	درآمد
۲۵	یورش‌های سهمگین به حقیقت‌های والا مرتبه
۲۹	مرزهای دین و دانش
۳۳	همانا اوست یگانه آگاه
۳۴	هیچ ندانم
۳۵	نادیده انگاشتن فلسفه به وسیله فلسفه‌بافی
۳۶	آگاهی‌های کلی، جان‌مایه‌های حکمت
۳۷	مشائیان یا هیچ‌انگاران؟! .
۴۲	شناخت و معرفت، یا اسطوره؟! .
۴۲	تشنه درک حقایق بودن
۴۳	در آن چه می‌توان و نمی‌توان شک کرد
۴۵	نمی‌توان هستی را به وسیله ابیاتی چند درک نمود
۴۷	از کجا آمده‌ام؟ برای چه آمده‌ام؟
۴۸	هر آن‌کاو دعوی دانش نمود، روی از راستی برتافت
۵۰	انسان و ایمان: خود و خدا
۵۱	از طبیعت‌گرایی تا متافیزیک
۵۳	گرایش تجربی؛ قناعت یا بیداری
۵۶	خرد و ناتوانی از درک حقیقت هستی
۵۹	عدم نقش آفرینی اصول دانش در معرفت
۶۰	حق و خرد
۶۱	کارکرد منطقی عملی
۶۵	نادیده انگاشتن ماوراءالطبیعه توسط کدام علم طبیعی؟! .
۶۸	تغییر کیفیت به کمیت؛ چاه مجهولات
۷۱	چگونه می‌توان نمادهای انسانی را حذف کرد؟
۷۲	افزایش دانش و افق‌های نوین
۷۳	حقیقت‌های غیرقابل بحث
۷۵	حواس و حقیقت وجود
۷۶	تلاش ریاضی‌دان
۷۷	ره‌آورد شک و تردید در اصول علمی
۸۰	تفسیر مطلق‌گرایی بدون توجه به واقعیت آن

- گونه‌های مطلق‌گرایی..... ۸۰
- آیا دانش، اسرار متافیزیک را از میان نمی‌برد؟..... ۸۶
- دیده‌ای که دیده‌بانی می‌کند..... ۸۸
- انکار در گذشته..... ۹۰
- طبیعت برخاسته از ترکیب ذرات..... ۹۲
- ناتوانی از ساده‌ترین پرسش‌ها..... ۹۴
- الهی مسلکان و اصول علمی..... ۹۷
- بسند ساختن به نماد دیداری..... ۹۹
- واقعیت و پس‌زمینه‌های فلسفی..... ۱۰۰
- علم و ایمان به علم..... ۱۰۱
- علم، سروش غیبی نیست..... ۱۰۲
- علم ناگزیر از کشف واقعیت‌های نهفته..... ۱۰۴
- یاد نیوتن مباد..... ۱۰۶
- ماده، مفهومی فلسفی..... ۱۰۷
- کلی‌گرایی..... ۱۰۸
- حقیقت و تفکر..... ۱۱۰
- اشتراک در بهره‌گیری از فلسفه..... ۱۱۱
- سقوط اندیشه‌ها..... ۱۱۲
- علم، شناخت‌گنگ و مبهمی پیش روی می‌گذارد..... ۱۱۳
- آغاز و پایان علم: حیرت و شگفتی..... ۱۱۶
- شناخت کنونی و ویژگی‌های ناشناخته..... ۱۱۷
- نگرش علمی و نگرش روحی..... ۱۱۹
- آیا جهان ناچیز است؟..... ۱۲۰
- آیا فیزیک نوین رویکردی کمال‌گرا دارد؟..... ۱۲۲
- سعادت بشری کاستی نمی‌پذیرد..... ۱۲۳
- عقل بشری و غیب..... ۱۲۵
- مشخص نبودن مرزهای مفاهیم اساسی..... ۱۲۷
- محدودیت علم به جهان خارج..... ۱۲۸
- برتری با کمیّت نیست!..... ۱۳۱
- عقل و واقعیت..... ۱۳۵
- حافظه میان روان‌شناسی و متافیزیک..... ۱۳۶
- دلیل کلی رواج فلسفه در طول زمان..... ۱۳۷
- استدلال و اصول..... ۱۴۳
- فیزیک و واقعیت..... ۱۴۷
- دیدگاه برتراند راسل..... ۱۴۹
- بررسی دیدگاه نمادگرایانه راسل..... ۱۵۱

۱۵۲	راسل در مصاف نمادگرایی.
۱۵۳	نگاهی دیگر به برنامه دانش.
۱۵۵	دگرگونی‌ها و فلسفه.
۱۵۸	مسائل موجود و بررسی‌های آن.
۱۶۲	هستی و هدف آن از نگاه ایده‌الیسم و واقع‌گرایی.
۱۶۴	مسیر واحدهای بی‌نهایت کوچک.
۱۶۶	عدم امکان تحقق اصل تضاد.
۱۶۸	بشر در آستانه یک نیروی طبیعی نو.
۱۷۲	طبیعت و بی‌نهایت‌ها.
۱۷۳	شناخت آغاز و انجام.
۱۷۵	پدیده‌ها یا معماها؟!.
۱۷۶	دانش محدود و ستیز با دین.
۱۷۹	دین
۱۸۰	حقیقت دین.
۱۸۱	خدا.
۱۸۲	اثبات وجود آفریدگار با نفس.
۱۸۴	اثبات خدا با جهان خارج.
۱۸۷	تکلیف.
۱۸۷	نمادهای حسی غریزه انسانی.
۱۸۸	هیچ تکلیف دینی بی‌علت نیست.
۱۹۲	رستاخیز.
۱۹۴	تناقض میان دین و دانش در کجاست؟.
۱۹۵	اعتراض‌ها.
۱۹۶	پاسخ به اعتراض‌ها.
۲۰۰	دل آرام گیرد به یاد خدا.
۲۰۵	ریشه‌های شعور دینی.
۲۱۰	پاسخ به اعتراضات.
۲۱۷	فرضیه‌ها و قوانین
۲۱۹	فرضیه به مثابه قانون.
۲۳۹	قانون را فرضیه پنداشتن.
۲۴۷	تفسیر نمادهای مطلق
۲۴۸	مطلق چیست؟.
۲۷۷	تفسیر مُثُل افلاطونی.
۲۹۱	چیستی کل موجودات.
۲۹۳	منطق وضعی و دگرذیسی متافیزیک.

۲۹۸	در آمیختگی فرضیه و واقعیت.....
۲۹۸	برخی از علل و اسباب در آمیختگی.....
۳۱۶	حقوق روح.....
۳۳۵	فهرست آیات.....
۳۳۷	فهرست اعلام.....
۳۴۱	فهرست مأخذ.....



پیشگفتار

گفت: آسمان باید بی تاب باشد. پاسخ داد: ... نگاه کردم، صاف بود. گفت: ولی من بی تابی آسمان را از چشمان تو لمس می‌کنم، ای مرد! مرد لحظه‌ای توقف کرد. می‌خواست چشمانش را ببیند. به چشمان بزرگ نگر است و گفت: آری، آسمان بی تاب انسان است، انسانی که چشمه‌ای را به خواب دیده است، بزرگ‌تر از هستی.

گفت: آن بزرگ‌ترین چشمه هستی است که از آسمان جریان می‌یابد و به قلب‌ها سرازیر می‌شود. شگفت نیست که از خواب تو سر برآورده است. و ادامه داد: چشمه‌ای که خوابش را دیده‌ای، انسان نام دارد؛ سعی کن او را در بیداری ببینی ... سعی کن انسان را ببینی، در بیداری ... مگر نمی‌دانی تعبیر برخی از خواب‌ها، از خواب بزرگ‌تر است؟

راست است که بزرگ‌ترین جلوه مغز را در چهره متفکران هر جامعه‌ای می‌توان سراغ داد. نمود عظیم مغز در مغزهای جوان جوامع، بیش از دیگر مغزها قابل مشاهده است.

آری، در میان دریچه‌هایی که به سوی تحولات جامعه گشوده می‌شوند، دریچه شگفت‌انگیزی وجود دارد که به تنهایی سقوط و اعتلای جوامع را باز می‌نمایاند و آن دگر دسی در مغزهای بزرگ است. به دیگر سخن: بروز تغییرهای بزرگ در مغزهای بزرگ به تنهایی کافی است تا سمت و سوی یک جامعه را نشان دهد و به مغزهایی که پس از آن مغز و آن جامعه می‌آیند، نشان دهد که: حقیقت از چه قرار بود؟

اگر مغزهایی پر توان، با جولان عجیب و غریب و جوشش بی‌انقطاعی که با آن آغاز می‌کنند، به حرکت خود ادامه دهند، و تحولات مثبت و منفی، آن‌ها را از خودشان منسلب نکنند، چه اتفاقی می‌افتد؟

این کتاب پاسخی به این سؤالات نمی‌دهد، ولی پاسخ این سؤال در سیرهای شگفتی نهفته که میان آغاز و پایان آنها تفاوت‌های فراوانی وجود دارد. هر چند با همان پایان می‌یابند که با آن آغاز می‌کنند، ولی آیا آن‌گونه پایان می‌یابند که آغاز شده بودند؟! سرگذشت اسف‌انگیز مغزهای بزرگ در پیچ و خم‌های جوامع ناشناخته، با تکرار غم‌انگیز خود، می‌گوید: «نه». آری، می‌گوید و نمی‌گوید.

اگر راه انسان گم شده باشد، امکان این هست که آن را بیابد. اما اگر «راه» گم شود، موضوع آن چنان دشوار است که ترس بیچارگی و اختلال عمیق می‌رود. اما دشوارتر از این، نتیجه گم شدن است: گم شدن انسان. آن‌گاه که انسان گم شود، بزرگ‌ترین فاجعه هستی روی می‌دهد، خصوصاً اگر انسان، انسانی با استعداد، توانمند و دارای مغزی عمیق و مقتدر باشد. هرگاه خواستید از ماورای کهکشان‌ها، به عمق تلاطم هستی بنگرید که به سان یک کشتی طوفان‌زده به خود می‌جنبد، به مغز بزرگی چشم بدوزید که در میان امواج روزگار، در اثر برخورد با صخره‌های تیز و خشن، توان‌های خویش را از دست می‌دهد و هستی در برابرش تیره و تار می‌شود. و آن‌گاه که هستی در برابر چنین آینه‌ای تیره و تار شد، نمی‌توان به فراسو، به اوج، به شکوفایی و کمالی که خلقت به سبب آن به حرکت درآمده، امید داشت.

فقدان معلومات در خصوص جزئیات زندگی و تکاپوی دانشوران بزرگ، خصوصاً مراحل اولیه آن‌ها به بلندا، آشکارا امری خسارت‌بار به نظر می‌رسد. از این رو به ناگزیر، آغاز درنگ‌ها با اواسط آن‌ها شروع می‌شود، زمانی که از حرکت‌شان در فراخنای علم و هستی مدت‌ها گذشته و سپری شده است.

اینک، در گذر از کرانه‌هایی که از مابسی دور افتاده‌اند، با فیلسوفی جوان سروکار داریم که به اندیشه خیره شده و به فلسفه آویخته است. از فلسفه، ذات اندیشه را می‌جوید، ولی نمی‌یابد:

فلسفه، نه به گونه‌ای موضوعی و نه به صورت متدیک، درباره اندیشه بحث نمی‌نماید، زیرا شناخت‌های علمی با بررسی مسائل خارجی آغاز شده، سپس دایره شمول آن تا بدان جا وسعت می‌یابد که موضوعات مختلف و روابط میان آن‌ها را در بر گرفته و بحثی فلسفی را پایه‌ریزی می‌کند... نخست پی‌ریزی بحثی درباره اندیشه و سپس ادامه آن با بررسی طبیعت تا شکل‌گیری مبحث فلسفه. خلاف آمد آن را نیز می‌توان در

پی‌ریزی مبحثی فیزیکی یافت که امکان دقت نظر در مباحث فلسفی و طبیعی را نه بر اساس آنچه ذکر شده، بلکه بر مبنای دست یافتن به ضابطه‌ای برای رهایی موضوع از محمول تجربه، فراهم می‌آورد.

«جُستن و نیافتن»، چگونه مجهولی است؟ در برابر این مجهول، مغزها مواجهه‌های مختلفی از خود نشان می‌دهند. مغزهای کوچک از حاشیه‌ای به سمت تسلیم می‌خزند، اما مغز بزرگ، موضوع را حمل بر «طبیعت» و «تسلیم» نمی‌کند، بلکه تلاش‌های خویش را به آزمون می‌گذارد و می‌کوشد و می‌کوشد، تا حقیقت چشمه‌ای را که در جانش جریان دارد، به جهانیان اعلام کند. مجال تفصیل نیست، بیش از این نمی‌گوییم که استاد جعفری در گذر خویش از کوی دانش و بینش، تسلیم را به تسلیم وا داشت تا در فرجام ایستاد و گفت: در طول چند دهه کار علمی، یک روز از خودش مرخصی نگرفته است. آنچه از تأمل در مطاوی مطالعات دوره جوانی مؤلف «هم‌گرایی دین و دانش» برمی‌آید، پس از گذر از تنوع و چندگانگی و دامنه و عمیق‌بودنشان، این است که جویندگانی به راه افتاده و دامن‌کشان از عرصه دین، عرفان، فیزیک، فلسفه، ادبیات، نقد و تحلیل و موشکافی عبور نموده و در آستانه‌ای ایستاده که سکو نگاه مغز است: الاهیات. دین، کوتاه‌ترین کلمه تاریخ بشری است که مفاهیمی بزرگ‌تر از هستی را در خود مکتوم نموده است، از جمله خدا.

محمدتقی جعفری گفتار خویش را در این خصوص، به ایجاز آغازید؛ ایجازی که در این کتاب ماند و هرگز در جای دیگر بازتاب نیافت و امروز نیز برهانی است که هر عقل چموشی را به تأمل وامی‌دارد:

... نفی و انکار نیازمند موضوعی است که بتواند وجود آن را مورد انکار قرار دهد؛ نیز شک و تردید ناگزیر از رویکردی تردیدآمیز به نمادی معین است. بنابراین، عنایت به مبدئی اعلا ضرورتی انکارناپذیر می‌نماید. می‌توان گفت: نفی‌کننده یک نماد یا تردیدکننده در آن، تنها به نفی یا شک در حقیقتی روی می‌آورد که مؤمن به آن حقیقت، در پی اثبات آن است. بنابراین، نخست برداشتی از حقیقت را در نظر می‌آورد و پس آن‌گاه در آن تردید کرده، یا آن را نفی می‌نماید. همین رویکرد - بی‌هیچ کم و کاستی - جان‌مایه اثبات آفریدگار می‌شود.

اما شگفت‌تر از برهان که عمری را تبیین آن به تفکر نشست، مغزی بود که

برهان‌ها، هر صبح و شام در مغز او سر کشیده و به اعماق فرو می‌رفتند. در این مغز، جهانی جریان داشت که جهان در برابر آن کوچک می‌نمود و این آغازی بود که همّت را از مسیر والای خویش در رسیدن به حقایق والا به رحمت و مشقّت و حتی تشنّت می‌افکند. اسب چابکی را تصوّر کنیم که سنگلاخ‌ها مانع حرکتش می‌شوند. چه تعداد از مغزهای بزرگ قادرند امواج بی‌رحمِ مسائلِ غیر اصلی را شکسته و به حقیقت نفوذ کنند؟

اما کتابی که پیش روی دارید، برگردان اثری است با عنوان «تعاون الدین والعلم» که سال‌ها پیش در عنفوان جوانی، مرحوم استاد محمدتقی جعفری به رشته تحریر کشیده و حلیه طبع یافته است. مترجم این اثر، کوشیده است آن را با اسلوبی جدید و با بهره‌گیری از واژگانی بدیع و عمدتاً پارسی سره ترجمه کند، تا چه قبول افتد و چه در نظر آید!

نویسنده: شیخ مرتضیٰ انصاری، علامه حنفی

برگردان اثر را به روان پاک نیایم
حضرت آیت‌الله العظمی حاج شیخ علی محمد بروجردی رحمته
که استاد جعفری چندی نزد وی تلمذ نموده است،
تقدیم می‌نمایم.

مقدمه مترجم

سپاس بی‌کران پروردگاری را سزد که بهترین آفریده‌اش را به زیور اندیشه آراسته، دیهیم خرد را بر تارک هستی وی نهاده، جامه «کرّنا» را زینت بخش و جودش کرده و به کرامت بودنش، سپیده آگاهی را شب‌شکن نادانی ساخته است. و درود بی‌پایان بر پیام‌آوری باد که هستی به پاس ندای «لولاک» آفریدگار وی سر در پای بودن نهاده است. و ثنای بی‌شمار نثار خاندانی باد که دانش‌آفرینان این «امت» اند و طلایه‌داران چراغ فروزان معرفت.

بی‌شک، پیدایش این «سفر» برخاسته از نیازی بوده است که تک‌تازی دانش روی بر تافته از آیین‌های آسمانی آن را برای دین‌مداری آگاه به زمانه خویش پی افکنده بود. پنج دهه پایانی هزاره دوم را می‌توان سال‌های اوج دین‌ستیزی شمرد، زیرا بشریت تشنه حقیقت - که گم‌شده خویش را در مشرب‌های گونه‌گون فلسفی می‌جست - چنان در چنبره «یأس فلسفی» گرفتار آمده بود که راهی جز «عصیان» و آشفتن بر داشته‌های خود نمی‌دید و چون از دیرباز «دین» را در شمار فلسفه می‌شمرد، بر این یک همان رفت که بر سر نوشت فلسفه رفت.

سکندر را نمی‌بخشند آبی به زور و زر میسر نیست این کار

اگر بپذیریم که خاستگاه فرهنگ‌های بشری ریشه در داده‌هایی آسمانی دارد، چرایی رنگ‌پذیری اندیشه را از نماد دین‌مداری در آغاز هزاره سوم در خواهیم یافت. بشر خسته از آشفتگی اندیشه در آستانه رنجی به سر می‌برد که وی را ناگزیر از جستجوی سرپناهی ساخته که سایه‌ساری فراسوی تفکرهای انسان‌مدارانه داشته باشد. آدمی را نشاید از این «مرحله» بی‌همرهی «خضر» گذر.

هنگامی که دوست ارجمندم آقای دکتر عبدالرحیم گواهی برگردان این اثر را پیشنهاد نمودند، نخست از باب امتثال امر ایشان که سمت استادی بنده را دارند و دو دیگر به دلیل سابقه‌آشنایی استاد جعفری و نیای راقم این وجیزه، خواست یادشده را گردن نهادم، هر چند به ناچیزی داشته‌های خود در چنین گستره‌ای آگاهم. انگیزه دیگری که مشوق من در قدم نهادن به این عرصه گشت، مهر فرزند برومند مؤلف ارجمند بود که جای دارد مراتب سپاس و قدردانی خود را تقدیم وجودشان نمایم. تلاش نموده‌ام در برگردان اثر، از معادل‌های پارسی بهره‌گیرم، اما می‌پذیرم که این مهم بی‌کاستی انجام نیافته است، از این روی خود را از راهنمایی ارباب فن بی‌نیاز نمی‌بینم. کوشیده‌ام هر کجا چکامه‌ای تازی بوده، آن را به سروده‌ای پارسی برگردانم، این که آیا در این زمینه موفق بوده‌ام یا خیر، نکته‌ای است که داور آن را سخن‌سنجان برخواهند تافت. نوشته‌ی استاد جعفری که نزدیک به نیم سده پیش، آن را به زبان تازی نهاده بود، برخوردار از بخش‌بندی‌های ارائه شده در برگردان اثر نبوده است و بازگردان اثر از سر ذوق چنین کرده است که امید مورد پذیرش خوانندگان قرار گیرد. سرانجام این‌که: سپاس پروردگار گرانمایه‌ای را که نگاهبان آیین خویش است.

عبدالهادی بروجردی

تهران - دی‌ماه ۱۳۸۳

درآمد

او را سپاس می‌گوییم و بر پیامبر وی و خاندانش درود می‌فرستیم و ثناخوان تمام کسانی می‌شویم که برای راه یافتن به چکاد حقیقت، در راه هم‌گرایی دین و دانش، جدّ و جهدی را مبذول داشته‌اند.

هنوز هم پی بردن به حقیقت - چه در تجلّی مطلق آن و چه در جلوه‌نمایی جزئی این پدیده - مورد توجه اندیشه همگان است. هیچ‌کس شک ندارد که آدمی از «دین» و «دانش» تنها به عنوان ابزارهای دستیابی برای کمال مورد نظر بشریت بهره می‌گیرد. نیز اندیشه‌های والا، کوچک‌ترین شکی ندارند که جان‌های پاک، دور از انگیزه‌های غیر علمی و غیر دینی، از این دو ابزار برای دستیابی به حقیقت استفاده کرده‌اند. ادعا نمی‌کنم دین و دانش، به‌رغم بهره‌اندکی آدمی برای برخورداری از این دو - آن‌گونه که اشاره نمودم - برای رسیدن به کمال، توانمندی‌های خود را بروز داده است. بی‌شک، وضعیت ما در آینده، شرایط گذشته را تجربه خواهد کرد.

همه می‌دانیم اندیشه رقم‌خورده درباره‌پروردگار و رستاخیز و داستان «تکلیف» و «رسالت»، از ذهن آدمی نمی‌رود. نیز بهره‌گیری از طبیعت و حقایق نهفته در آن، به گونه‌ای که مبتنی بر تجربه‌ها باشد، نتایجی را به بار خواهد آورد که مایه بهبود وجودی آن‌گشته، چنین ضرورتی را پی می‌افکند، زیرا آدمی در مسیر وجودی و سیر کمالی خود که با نردبان طبیعت صورت می‌گیرد، نمی‌تواند چشم از چنین سیر و سلوکی بپوشد و رو سوی تخیلات و اوهام بگذارد. در چنین وضعیتی است که انسان درمی‌یابد دانش پاسخگوی مشاهدات حقیقی وی که با واسطه و یا بی‌واسطه انجام می‌پذیرد، نیست. چنین می‌گردد که بشر برای خرسند ساختن ذات خویش و یافتن

پاسخی برای امور مطلق و اصول اولیه، به «فلسفه» روی می‌آورد. از آن‌چه گذشت، بر اساس اصطلاحات به کار گرفته شده در مورد حقایق سه‌گانه هستی، در می‌یابیم هدف از دین عبارت است از: پی‌افکندن اندیشه خداشناسی (خدایابی)، آشنایی با تکلیف و شناخت رستاخیز.

دانش چیره شدن بر طبیعت به منظور بهبود روند زندگی است. و فلسفه شناخت نمادهای مطلق هستی در حوزه آگاهی و درک نسبیت مفاد دانش می‌باشد.

اهدافی را که واقعیت‌های یادشده رقم می‌زنند، در چنین تعبیرهایی قابل خلاصه شدن می‌باشند. پس به دور از هر تعصبی، باید در آن‌ها اندیشید و خود را از هر نوع اندیشه‌ای که آغشته به تقلید و تعصب باشد، رها ساخت! از موضوعاتی که باورداشت‌های غیر منطقی آن‌ها را بر ما تحمیل نموده و یا دانشمندی که پای از حیطة دانش خود فراتر نهاده، و نیز از فیلسوف مغروری که خود را شاگرد پروردگار شمرده و بی‌نیاز از یادگیری می‌داند، خویشتن را باید آزاد کنیم، تا ببینیم آیا میان اهداف مورد نظر ارتباطی وجود دارد یا نه؟

به راستی آیا دانش ادعا می‌کند دو به اضافه دو، نتیجه‌اش سه یا پنج می‌شود؟ یا این‌که وقتی آدمی قصد تقرّب به خداوند را دارد و وظایف مشخصی را انجام می‌دهد، موظّف است بدانند که آب از ترکیب هیدروژن و اکسیژن به وجود آمده است؟

آیا این‌که به دنبال گردش روزگاری که می‌بینیم، روز پسینی هست که در زبان دین از آن به «روز آخر» تعبیر می‌گردد، لازمه برخورداری از این باورداشت، این است که جهان مجرّادات بعد هندسی نداشته باشد، یا این‌که هر جسمی تنها یک بُعد داشته باشد؟

خیر و هزار خیر، بلکه دانش به خودی خود، ما را وامی‌دارد تا در زمینه موضوعات یادشده به نقطه اتکای مطمئنی دست یازیم. از این گذشته، کدام دین حقیقی از انسان خواسته است از طبیعت بگسلد و آن را نادیده بگیرد؟ کدام دین واقعی به انسان گفته است در پی کشف عناصر نباشد و برای آسان ساختن سختی‌های زندگی نکوشد و در جهل بمیرد؟

هیچ دین واقعی، انسان را از شناخت جهان باز نداشته، بلکه دین برانگیزنده و

محرکِ اولِ سیر در زمین و آسمان و فضای میان این دو بوده است. نیز هیچ دانش و آیین واقعی، انسان را از شناختِ اصولِ حاکم بر طبیعت و نمادهای چیره بر آن منع نمی‌نماید.

این‌که بگوییم «دین» و «دانش» و «فلسفه» در تقابل یکدیگر هستند، تصور ناپخته‌ای می‌نماید که اندیشهٔ برخی از ساده‌انگاران را به خود مشغول داشته است. بعضی از مردم مشرق‌زمین نیز آن را از اندیشمندان متوسط عاریت گرفته، بر اساس بعضی از کتاب‌های منسوب به دین - که محتوای آن‌ها در تعارض با عقل و دانش قرار دارد - آن را پی افکنده و چنین پنداشته‌اند که دین مداریِ حق‌پوی نیز به مصاف دانش و فلسفه و اهدافِ ترسیم‌شدهٔ آن‌ها رفته است.

آن‌ها هیچ‌گاه از خویشان نپرسیده‌اند: آیا دین مداریِ درست، حقایق و واقعیت‌های دانش را انکار نموده است؟ و آیا دانش هم حقیقتی از حقایق دین را انکار می‌نماید؟ و چه هنگام فلسفه - که برخوردار از اصولی ذوقی بوده و پایه و مبنای آن را شعرگونه‌ها رقم می‌زند - به تقابل این دو برخاسته است؟ بگذار بنگرند که میان این پدیده‌ها، هیچ برخورد و منازعه‌ای وجود ندارد و آن‌که میان آن‌ها آتش‌افروزی می‌نماید و از یکدیگر دورشان می‌سازد، آدمی است علاقمند به تفسیر حقایق بر اساس دوست داشته‌های خویش، و نمی‌داند که شیفتگی، آدمی را کور و کر ساخته، وی را از دستیابی به مقصود باز می‌دارد. آیا دین علل و انگیزه‌های آفرینش را به ما نیاموخته و سرانجام این زندگی محدود را بر مبنای آغاز و انجام جهان روشن نساخته است؟

آری، دین برجسته‌ترین ابزارِ برآوردِ دانش است که بر اساس ارزش این موضوع (دانش) بدان بها می‌دهد. دین است که به ما می‌آموزد چگونه می‌توان برای تأمین یک زندگی آبرومند، جهان را مستخر خویش ساخت. آیین، آدمی را برمی‌انگیزد تا اعماق دریاها و ژرفای آسمان‌ها را درنوردد. اگر به گذشته‌ها بنگریم و ریشه‌های نخست آموزه‌های پیام‌آوران را - که مایهٔ دستیابی آدمی به شناخت هستی بوده - بررسی نماییم، در خواهیم یافت که رسولان، آگاهی‌های لازم را برای شناخت طبیعت به انسان بخشیده و به وی آموخته‌اند که هستی از آن روی آفریده شده تا ابزاری گردد برای رسیدن به کمال آدمی؛ بگذریم از آیین‌های سطحی‌نگری که ساخته و پرداخته

اندیشه‌های خیانت‌پیشه‌ای است که با هدف تفرقه انداختن میان «دین» و «دانش» و «فلسفه» پی‌ریزی شده‌اند. بیاید آیات کتاب خدا را بررسی نماییم تا ارزش واقعی دانش و فلسفه را دریابیم. بگذارید به ارزش حقیقی دین و حکمت - که قرآن کریم از آن‌ها به خیر یاد می‌کند - پی برده، از دانشمندانی که در اسرار هستی غوطه‌ور شده‌اند، بپرسیم: آیا توانسته‌اند به بیش از آنی دست یابند که کتاب خدا، آن را پیش رویمان گذاشته است؟

چنان‌چه به قرآن بازگردیم و در جمله‌های روشن و آشکار آن دقت نظر نماییم، در خواهیم یافت: این کتاب به هیچ صفت والای انسانی، به اندازه دانش و تفکر و خردورزی و تعمق اهمیت نداده است. این عنایت قرآن ما که برنامه دین اسلام بوده و معطوف به دانش و خردورزی است، نه تنها از منفی‌نگری آدمی میان دین و دانش روی برمی‌تابد، بل سعی دارد اثبات کند چنین کوشش بیهوده‌ای خیانتی پست به شمار می‌آید، هر چند آدمی به هنگام جدایی انداختن میان دانش و دین و برخورداری از پنداشت و جود تعارض و دوگانگی میان آن‌ها، تصور نماید در عرصه جهان‌شناسی اقدام برجسته‌ای را معمول داشته است. از آن گذشته، نهاد ساده‌اندیش این نورسیدگان در نمی‌یابد که دامن زدن به چنین منازعه ساختگی، چه پی‌آمدهای ناگواری برای خردورزان آگاه و روان‌های حقیقت‌خواهی که به دنبال یافتن ارتباط انسان با هستی برآمده‌اند، دربر خواهد داشت. به تعبیر شوپنهاور (Schopenhauer): انسان «حیوانی متافیزیکی» است که نمی‌تواند از علاقمندی خود به مبدأ و معاد چشم‌پوشد و یارای آن ندارد که سبب و علت آفرینش خویش را دریابد و در پی یافتن چرایی بودن کوتاه خود در این جهان فناپذیر نباشد.

این، راز همه ادیان حق‌پوی است و همان‌سان که اشاره داشتیم، علت غایی وجود شمرده می‌شود. از آن گذشته، اگر به حقیقت دانش توجه کنیم، در خواهیم یافت که: علم، تنها در اندیشه دست یافتن به شناختی از حقیقت هستی در ابعاد گوناگون است و فلسفه هم در مفهوم واقعی خود در بررسی دستاوردهای دانش و کشف یکپارچگی جدایی‌ناپذیر نتایج استحصال‌شده انسان از محسوسات و معقولات - آن‌گونه که اشاره خواهیم کرد - خلاصه می‌گردد. آدمی از تفسیر دین و دانش و فلسفه درمی‌یابد که حقیقت‌های یادشده هم‌گرایی جاودانه‌ای با یکدیگر داشته، وجود هر یک از آن‌ها

به سبب دیگری قوام یافته است.

این کوتاه‌گویی، ما را از بسط در موضوعی که بی‌شک یکی از مهم‌ترین مباحث اجتماعی، علمی، فلسفی و دینی است، باز نمی‌دارد. ناچار می‌گوییم: ناگزیریم بدانیم مهم‌ترین دلایل ایجاد و اگرایی میان حقایق مورد بحث چیست و هر یک از آن‌ها را مورد ارزیابی قرار داده و ارزش واقعی آن را درک نماییم، زیرا عده‌ای علم را دارای ارزش فراوانی دانسته، آن را منشأ همه واقیعت‌ها می‌شمارند و چنین می‌پندارند دانشی که امروزه دستاوردهای تجربی و حسی را بر اساس اندیشه‌ها و افکار عرضه می‌نماید، می‌تواند به‌رغم محدودیت گستره آن، پاسخی برای تمامی نمادهای هستی بیابد و قوانین و مقررات حاکم بر آن را کشف کرده، واقیعت‌ها و زمینه‌های شناخته و ناشناخته اندیشه را بیان نماید. در مقابل، دیگرانی هستند که ارزش دانش را اندک شمرده، آن را **حجاب درک و دریافت حقیقت** می‌شمارند.

بعضی از اندیشمندان، علم را نوری می‌دانند که حقیقت را فرو می‌پوشاند. دیگرانی هم وجود دارند که از دین می‌خواهند دانش ذرّه‌های مثبت و منفی هستی و قوانین حاکم بر آن‌ها را باز نمایانند. این عده، مانند کسانی هستند که از فرمانروای قانونگذاری بخواهند مقدار گرمای مورد نیاز پخت نان را بدانند و یا همانند گروهی هستند که از فلسفه می‌خواهند همه پندارها و اوهام بشری را از گستره اندیشه آدمی بزداید! در واقع، چنین خواست‌هایی، ارزش‌هایی غیرواقعی شمرده شده و نشان‌دهنده عدم درک درست از دین و دانش و فلسفه است.

بنابراین، برای برکنار ماندن از خلط مبحث، لازم است مرزهای دانش را باز شناسیم و خواسته دین را درک کنیم و به نتایج و دستاوردهای فلسفه توجه نماییم. دستاوردهای دانش - آن‌گونه که مراکز علمی جهان اظهار می‌دارند - مبتنی بر ادراکات حسی و تجربی است. آنان هر واقیعت یا اتفاقی را که خارج از گردونه حس و تجربه قرار داشته باشد، نفی کرده و آن را عاری از حقیقت می‌شمارند.

این‌گونه نگرش به دانش، برآمده از دیدگاه‌های کسانی است که در زمینه‌های فیزیک، ریاضیات، نجوم، فیزیولوژی، گیاه‌شناسی و دیگر شاخه‌های علم فعالیت می‌نمایند. این عده نمی‌دانند دانشی فراتر از یافته‌های آنان نیز وجود دارد که در دایره مشاهدات نمی‌گنجد و به‌رغم بدیهی بودن، خارج از دسترس مشاهدات قرار دارد. بر

همین اساس، نمی‌توان واقعیت‌های اجتماعی را بر مبنای داده‌های منطقی ریاضیات بررسی نمود و آن را تابع روند دانش شمرد. برای نزدیک شدن به هدف مورد نظر ناچاریم در پاره‌ای از مفاهیم دقت نماییم:

۱- معنی و مفهوم عدل چیست؟ و چرا آدمی ناگزیر از رعایت عدالت است؟

دانشمند نیز باید به داد و عدل رفتار نماید. از جامعه هم می‌خواهند نه تنها دربارهٔ چنین کسی به عدل گراید، بلکه این چنین سازوکاری را در مورد تمام طبقات اجتماعی روا دارد. اما آیا دانشمند ناگزیر است چنین خواسته‌ای را آن‌گونه اثبات نماید که اجزای تشکیل دهندهٔ عنصری چون آب را مورد اثبات قرار می‌دهد؟ هرگز! زیرا نگاه به شکل‌گیری پدیده‌ها و ارتقای آن‌ها از مراتب دون مقدار تا مدارج بلندپایه، چنین حکم می‌کند که قانون حاکم بر عالم حیوانی و انسانی در تنازع بقا و فنای ضعیف در برابر قوی و بقای این یک به زوال دیگری به منظور ادامهٔ حیات دلخواه طرف قدرتمند، اصلی علمی به شمار آید که ساده‌اندیشان جهان غرب پی‌ریزی کرده، برخی از مردم مشرق‌زمین نیز آن را چشم‌پسته پذیرفته‌اند. با این همه، قوانین جاری اجتماعی ما هیچ اصلی را برتر از عدالت‌خواهی فردی و اجتماعی نمی‌شمارد. از آن گذشته، خاستگاهی جز عدالت‌جویی برای برخورداری از یک جامعهٔ سالم وجود ندارد. نیز جامعه باور ندارد که اصل تنازع بقا خاستگاهی علمی داشته، پذیرش‌های دانش آن را شکل داده باشد.

۲- معنی و مفهوم همکاری و هم‌گرایی چیست؟ چرا احاد افراد بشری ناگزیر از

همکاری با یکدیگرند؟

۳- مفهوم گذشت و فداکاری در راه حق و عدالت و همکاری اجتماعی چیست؟

تمام این نمادها و همانندهای آن، پیرو و تابع قانونمندی‌های حسی و تجربی نیستند، بلکه آدمی آن‌ها را بر این اساس که حقایق مسلم بوده و نیاز به اثبات ندارند و برخاسته از وجدان و فطرت هستند و تاکنون علم و دانش نه تنها در شکل‌گیری آن‌ها نقشی نداشته که ناتوان از قرار دادن چنین نمادهایی در دسته‌بندی‌های معمول و متداول بوده، پذیرفته است. به تعبیری آشکارتر: نمادهای مزبور را نمی‌توان در آزمایشگاه‌های روان‌کاوی و فیزیولوژی و دیگر دانش‌هایی که دربارهٔ تن و روان موجودات بحث می‌نمایند، یافت.